

استانداردهای ایماندار ۱۷

حکم مکنید

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بازنگری شده - تابستان ۱۳۹۹

خدا به تکاتک شما برکت دهد.

در پی مباحث سلسله موعظات سر کوه، امروز قصد داریم متی باب ۷ آیات ۱ تا ۶ را بررسی کنیم. ابتدا آیات را بخوانیم.

حکم مکنید تا بر شما حکم نشود.

زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیمایید برای شما خواهند پیمود.

و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟

یا چگونه به برادر خود می گویی: «اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم» و اینک چوب در چشم تو است؟

ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!

آنچه مقدس است به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبدا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.

خداوند به کلام خود برکت دهد.

حکم نکنید تا بر شما حکم نشود! بسیاری از ما ایمانداران در وضعیتی نیستیم که از نظر دنیوی حکم و نظرمان برای دیگران سرنوشت ساز باشد به نحوی که با حکم ما آنها اعدام یا زندانی شوند. در این بین فقط عدهی محدودی بر مسند قضاوتند و از اختیاراتی برخوردارند. پس منظور مسیح از حکم چیست؟ ما چه حکمی صادر می کنیم که باعث اذیت و آزار مردم دنیا و دیگر ایمانداران می شود؟ یعقوب در رساله ی خود یکی از راه های حکم کردن را نشان

می‌دهد و می‌گوید که پشت‌سرگویی راهی است که خواسته یا ناخواسته فرد را به سمت حکم کردن بر دیگران سوق می‌دهد. ما ناظر عملکرد دیگران می‌شویم و پیش خود پرونده‌ی آنها را بررسی می‌کنیم و نهایتاً با یک نظریه آن را می‌بندیم! این عادت برخی از مسیحیان است که با توجه به ضعفی که ممکن است در برادر یا خواهری ببینند، به خود اجازه می‌دهند که چهره‌ی آنان را مخدوش کنند. این دسته از مسیحیان زمانی که با اشتباه سایرین مواجه می‌شوند، بر مبنای آن اشتباه تصوّر می‌کنند که این شخص دیگر راه ترقی ندارد و می‌گویند: «فلان خواهر یا فلان برادر پیشرفت خوبی داشت اما دیگر از این روحانی‌تر نمی‌شود. رفتار و برخوردهای او را می‌بینی؟ حرکات او اصلاً شایسته یک ایماندار نیست.» ما با انجام چنین اعمال و تصوّراتی قدرت فیض را در زندگی هم‌ایمانان خود زیر سؤال می‌بریم.

جامعه‌ی یهود در گذشته به دو قشر عمده‌ی اجتماعی تقسیم می‌شد. یکی کاتبان و فریسیان که حتی کوچکترین احکام شریعت را هم در اجرا از قلم نمی‌انداختند و گروه دیگر افراد عادی که ممکن بود طهارت صحیح را هم بلد نباشند و یا دو روز در هفته روزه نگیرند و همین رفتارشان باعث می‌شد تا از نظر کاتبان و فریسیان، نجس باشند. کاتبان و فریسیان همواره در مورد ضعف‌های این چینی دیگران به بحث می‌نشستند اما مسیح می‌گوید که نباید به خود اجازه‌ی حکم کردن درباره‌ی دیگران را بدهید. ما نمی‌توانیم امورات پنهانی و غیر آشکار را ببینیم و به همین خاطر بر مبنای ظاهر، صلاحیت سایرین را تعیین می‌کنیم. مسیح می‌گوید اگر حکم کنید بر شما حکم خواهد شد، چون خداوند مبنای قضاوت درباره‌ی ما را از مبنای قضاوت ما در مورد دیگران می‌گیرد. به بیان دیگر بدان پیمان‌های که بپیماییم برای ما خواهند پیمود.

به یاد داریم که داود مرتکب گناه بزرگی شد و با همسر اوریا زنا کرد. داود در افاق خود نشسته بود که ناتان به نزد او رفت و گفت: «...در شهری دو مرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر. و دولتمند را گوسفند و گاو، بی‌نهایت بسیار بود. و فقیر را جز یک ماده برّهی کوچک نبود

که آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ می‌شد... و مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد؛ و برّهی آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت. آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده است، مستوجب قتل است. و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده، برّه را چهار چندان باید رد کند.» (دوم سموئیل ۱۲: ۱-۶). بلی، همان‌طور که خواندیم داود بسیار عصبانی شد و حکم کرد که آن مرد باید چهار برابر به فقیر برگرداند. اما داود فراموش کرده بود که خود نیز مانند آن ثروتمند گناهی بزرگ مرتکب شده است!

گاهی اوقات به علت گناه و اشتباه دیگری بیش از حد از کوره درمی‌رویم. دلیلش هم این است که گناه بزرگتری در خود ما وجود دارد. داود گفت که آن ثروتمند سزاوار مرگ است و اگر قانون دست مرا نمی‌بست حتماً او را می‌کشتم. چطور ممکن است که در کشور من که پادشاه عادل هستم، چنین اتفاقی افتاده باشد. او باید چهار برابر به آن فقیر بازگرداند. گرچه این حکم داود تا حدی درست بود، اما عصبانیت و خشم او نشان‌دهنده‌ی گناهی بود که در وجودش سنگینی می‌کرد.

فریسیان و کاتبان از رحمت و بخشش خدا غافل بودند و از همین رو گناه در وجودشان رشد کرده بود. بدین جهت است که مسیح در متی ۲۳: ۱۳ خطاب به آنها می‌گوید: «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار...» چون آنها حکم می‌کردند، مسیح هم با قدرت الهی بر آنها حکم کرد. مبنای قضاوت خداوند برای ما همان حکمی است که ما برای دیگران صادر می‌کنیم. گاهی اوقات خداوند اساس قضاوت را از شخص می‌گیرد، همان‌طور که در مورد داود چنین کرد. داود به خاطر گناهی که مرتکب شده بود چهار نفر را از دست داد: ۱. عمون که کشته شد، ۲. تامار که بی‌عصمت شد، ۳. ابشالوم و ۴. ادونیا. چهار نفر در خشونت داود کشته شدند و خداوند نیز بر همین اساس، مبنای قضاوت را از داود گرفت.

در رومیان ۱:۲-۴ آمده است: «لَهِذا ای آدمی که حکم می کنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می کنی، فتوا بر خود می دهی زیرا تو که حکم می کنی همان کارها را به عمل می آوری. و می دانیم که حکم خدا بر کنندگانِ چنین اعمال بر حق است. پس ای آدمی که بر کنندگانِ چنین اعمال حکم می کنی و خود همان را می کنی، آیا گمان میبری که تو از حکم خدا خواهی رست؟ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می شماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می کشد؟»

هر یک از ما می توانیم به اشکال مختلف مرتکب قتل شویم. می توانیم با حرف ها و انتقادات خود دیگران را نابود کنیم. حکم خداوند برای چنین حکم کنندگانی بسیار سنگین است. می پرسید چرا؟ پاسخ ساده است! چون آنها آنقدر سرگرم حکم کردن درباره ی ضعف های دیگران می شوند که خطایا و اشتباهات خود را از یاد می برند.

در آیه ی ۳ می خوانیم: «و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟» کسی که عادت به حکم کردن دارد نسبت به ضعف های خویش و اعمال خدا بی اعتناست. حتماً می گوئید چرا این شخص نمی تواند قدرت فیض خداوند را در دیگران قبول کند؟ چون اتصال خود را با منبع فیض از دست داده است. مسیح ایمانداري که دائماً درباره ی دیگران قضاوت می کند را به کسی تشبیه می کند که چوبی در چشمش است. چون کسی که عادت به حکم کردن دارد از زندگی خود غافل می شود در وضعیت به مراتب بدتری قرار می گیرد. چوبی که در چشم اوست مانعی است تا نتواند کارهای خداوند را در پیرامون خود ببیند.

در لوقا ۱۸: ۹-۱۴ در این ارتباط می خوانیم: «و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می شمردند که دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. آن فریسی ایستاده، بدین طور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر. هر

هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم، ده یک می‌دهم. اما آن باجگیر دور ایستاده، نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه‌ی خود زده گفت، خدایا بر من گناهکار ترحم فرما. به شما می‌گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه‌ی خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.» مسیح صراحتاً می‌گوید کسی که مثل فریسی بر دیگران حکم کند گناهش بر او حفظ خواهد شد. این وضعیت بسیار وحشتناکی است. **حکم کردن از سویی نشان‌دهنده‌ی این است که فرد نسبت به کار خداوند کور و نابینا شده و از سویی دیگر چون دید او نسبت به فیض خدا بسته و محدود است، به همین ترتیب از بخشش خدا هم فاصله می‌گیرد.**

مسیح در ادامه می‌گوید: «یا چگونه به برادر خود می‌گویی: اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم. و اینک چوب در چشم تو است؟» برخی نه تنها حکم می‌کنند بلکه گاهی اوقات در پی اصلاح هم بر می‌آیند. در حزقیال ۵۲:۱۶-۵۶ آمده است که بنی اسرائیل همیشه از سدوم و عموره و سامره به بدی یاد می‌کردند و به یهودی بودن خود و محافظت خدا مغرورانه می‌بالیدند، غافل از اینکه این گناهشان بدتر از آنی بود که سدومیان و عموریان و سامریان مرتکب شده بودند. **وضعیت فرد حکم‌کننده همیشه بدتر از وضعیت کسی است که مورد محاکمه واقع می‌شود.** اگر یهود نجات یافت تنها به خاطر رحم خداوند بود و لاغیر. اشعیای نبی به وضوح می‌گوید که اگر خدا بر ما رحم نمی‌کرد وضعیتمان از سدوم و عموره بدتر می‌شد.

کسی که حکم می‌کند معمولاً اندک شناختی از کلام خدا دارد و دقیقاً همین مختصر شناخت و آگاهی وضعیت او را بدتر می‌کند. در سدوم و عموره، برخلاف اسرائیل، هیچ کاهنی نبود که مردم را به سوی خدای حقیقی هدایت کند. فقط لوط بود که خود او هم لنگ لنگان طی طریق می‌کرد. یعنی اساساً معرفت خدا در آنجا بسیار کم بود. در سامره نیز تا مدت‌ها هیکل نداشتند تا به درستی با تورات آشنا شوند. اما در اورشلیم هر چند وقت یک بار جمع می‌شدند و تورات را می‌شنیدند و افتخار می‌کردند که کلام خدا را دارند، بی‌خبر از آنکه این

شناخت از خدا، شرایط را برایشان بدتر خواهد کرد. حکم خدا برای ما، برحسب شناختی است که از او داریم. **خدا از کسی که بیشتر به او داده است انتظار بیشتری هم دارد.**

خداوند به بنی اسرائیل می گوید درست است که امت های اطراف گناهکار هستند اما من شما را شناختم و شما نیز مرا. به همین دلیل فقط شما مورد مؤاخذه ی من قرار خواهید گرفت. چه بسا گناهایی که بنی اسرائیل انجام می داد کمرنگ تر از گناه امت ها بود. وقتی که بنهدد پادشاه ارامیان دستگیر می شود از مهربانی پادشاه اسرائیل یعنی اخاب می گوید و همین امر مسئولیت اخاب را سنگین تر می کند. گرچه اخاب یک نفر را کشته بود اما بنهدد به این دلیل که خود افراد بیشتری را به قتل رسانده بود، اخاب را مهربان می انگاشت.

زمانی که خداوند دنیا را قضاوت می کند یک سوم مردم جهان از بین می روند. آن مردمان فرصت داشتند تا با کلام خدا مأنوس باشند، آنها با حقوق بشر آشنا هستند. امروزه یک غربی با حقوق بشر به خوبی آشناست. مثلاً وقتی رئیس جمهور فلان کشور غربی با یک قاتل دست دوستی می دهد خداوند نمی تواند به راحتی از این موضوع بگذرد، چون آنها با حقوق بشر آشنا هستند. در جهان غرب به راحتی با قاتلان و گناهکاران کنار می آیند و به همین دلیل خداوند به سختی با دنیای غرب برخورد می کند. ممکن است مردمان یک کشور جهان سومی و فقیر معنای حقوق بشر را درک نکنند و هنوز وجدانشان آن قدر بیدار نشده باشد که این مسائل را بدانند ولی یک غربی با مطالعه ی کتاب مقدس و توزیع اعلامیه ی حقوق بشر به این درک رسیده و **در قبال آن مسئول است.** بنابراین اولین کشوری که نابود می شود آمریکا است. چون آمریکا خاستگاه بشارت و محل ظهور نبی موعود بوده است. پس باید یاد بگیریم که هر چه بیشتر از خداوند می یابیم در ازای آن با تواضع بیشتری هم رفتار کنیم. برای همین مسیح می گوید وضعیت کسی که خودش احکام را رعایت نمی کند از کسی که مورد حکم وی واقع می شود بدتر است.

در زبان یونانی کلمه «هوپوکریتس - hupokrites» به معنای «بازیگر یا ریاکار» می‌باشد و در زبان عبری «حنیف - hanif» یعنی «آلوده‌کننده»، آنکه حکم می‌کند از خودش هم تصوّر اشتباهی دارد! او فکر می‌کند که نمونه و بی‌نقص است. در مزمور ۲:۳۶ چنین می‌خوانیم: «زیرا خویشان را در نظر خود تملق می‌گوید تا گناهش ظاهر نشود و مکروه نگردد.» چنین فردی آن قدر خود را مثبت می‌داند که نمی‌تواند گناهان و خطایای خویش را ببیند. این نخستین پیامد حکم کردن است.

دومین پیامد حکم کردن **بستگی روحانی** است. در اشعیا ۲۰:۴۴ آمده است: «خاکستر را خوراک خود می‌سازد و دل فریب‌خورده او را گمراه می‌کند که جان خود را نتواند رها کند و فکر نمی‌نماید که آیا در دست راست من دروغ نیست.» این فرد احساس می‌کند که عبادتش کامل است. اول یوحنا ۸:۱ به ما می‌گوید: «اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست.» آمین. فرد حکم‌کننده، شنودگی خود نسبت به کلام خدا را از دست می‌دهد. ممکن است موعظه را بشنود ولی دیگر گیرایی ندارد، چون از خود پُر شده و دیگر جاذبه‌ای نیست که او را به سمت کلام خدا جذب کند. یعقوب در رساله‌ی خود می‌گوید: «لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان که خود را فریب می‌دهند.» (یعقوب ۱:۲۲). نوع شنیدن این افراد، شنیدن از نوع سنتی است. آنها گیرایی ندارند. کلام خدا برای آنها جنبه‌ی تکراری پیدا می‌کند و جذابیت خود را از دست می‌دهد. این مسئله نهایتاً منجر به فقر روحانی می‌شود.

خداوند در مکاشفه ۱۷:۳ در این باره هشدار می‌دهد: «زیرا می‌گویی دولت‌مند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.» «لائودکیه» در لغت به معنای «قضاوت مردم» و «عدالت مردم» است. کسی که قضاوت می‌کند نهایتاً به فقر مطلق روحانی دچار می‌شود و به همین دلیل مسیح از او با عنوان حنیف یا آلوده‌کننده یاد می‌کند.

اکنون آیه‌ی ۵ را بخوانیم: «ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!» در اینجا مخاطب مسیح کسی است که نسبت به کلام خدا شناخت دارد. مسیح می‌گوید که اول چوب را از چشم خود بیرون کن و سپس با محبتی که از خدا کسب کرده‌ای، خس را از چشم برادرت درآور. چنین ایمانداری تا زمانی که محبت و هدایت خدا را تجربه نکرده باشد نمی‌تواند برادر خود را اصلاح نماید.

در جامعه یهود ابتدا یک طبقه خاص وجود داشت و بعد از آن مردمان عادی و افراد گناهکار نظیر متی و... که تقریباً این طبقات از یکدیگر جدا شده بودند. دلیلش هم این بود که ویژگی برجسته‌ی خدا یعنی محبت را نچشیده بودند. حال این سؤال مطرح است: **هنگامی که ما با عیوب دیگران مواجه می‌شویم، چه برخوردی داشته باشیم؟** اگر خداوند ضعف کسی را بر تو آشکار کرد برای این نیست که به خودت مغرور شده، فخر کنی. متأسفانه برخی که خود را ایماندار نیز می‌دانند، دائماً در پی یافتن نقاط ضعف دیگران هستند. شخصی را می‌شناختم که وسایل جوانان را تفتیش می‌کرد تا شاید موردی پیدا کند اما در نهایت خودش لغزش خورد! مچگیری کردن نشان‌دهنده‌ی این است که قدرت فیض را نادیده می‌گیریم. علت اینکه بلعام مرتب جای خود را تغییر می‌داد این بود که دوست داشت مشتش یهودیان را باز کرده، اشتباهاتشان را برملا کند تا مورد لعنت خدا واقع شوند. او به دنبال منفذی می‌گشت تا لعنت خداوند از آن طریق وارد زندگی یهودیان شود. معمولاً افرادی که به دنبال مچگیری از دیگران هستند خودشان دچار لغزش می‌شوند!

برادری تعریف می‌کرد که روزی یکی از شیوخ کلیسا به پسر جوانی که موی سر خود را بلند کرده بود گفت: «این چه کاری است که تو انجام دادی؟ این موی بلند یعنی چه؟ و...» آن پسر جوان از این رفتار رنجید و از کلیسا رفت و دیگر برنگشت. اما آن شیخی هم که به ظاهر ایمان محکمی داشت، پس از مدتی لغزش خورد! برای همین مسیح به ما می‌گوید: «حکم

نکنید» اگر رفتار آن شیخ خوب بود پس چرا خود لغزش خورد؟ گاهی خشونت و شدت برخورد نشان می‌دهد که موضوعی در حال تخریب ما از درون است.

در ادامه، در آیه‌ی ۶ داریم: «آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.» در کتاب مقدس سگ و گراز نماد گناه هستند. این دو حیوان نجس بوده و حتی به نوعی پست‌تر از دیگر حیوانات نجس بودند. سگ به شکل ویژه نماد فساد جنسی و گراز یا خوک تداعی گر فساد است. جالب است درست پس از اعلام اینکه حکم کردن کار نادرستی است، خداوند ما را به هوشیاری نسبت به سگ‌ها و گرازان دعوت می‌کند که این مسئله جای تأمل دارد. این اصل مهم است که هیچ کس نباید باعث ایجاد فساد در کلیسا شود. صد البته پرهیز از قضاوت هم به این مفهوم نیست که نباید با گناه برخورد کنیم.

امروزه در بسیاری از کلیساهای غربی دیده می‌شود که شخصی زناکار به راحتی به کلیسا می‌آید و جایگاه خودش را هم پیدا می‌کند! خیلی راحت می‌نشیند و حتی در هنگام عشا دست خود را دراز می‌کند و عشا می‌خورد و از فیض مسیح صحبت می‌کند. این درست است که مسیح همه را با آغوش باز می‌پذیرد، اما ما نیز نباید خیلی از یافته‌های مقدس خود را به فردی دهیم که می‌دانیم به لحاظ اخلاقی مشکل دارد. چیزهای مقدس فقط باید به دست مقدسان برسد. درست است که مشارکت در عشا به وجدان ایماندار بستگی دارد و مسیح هم برای نجات گناهکاران آمد و اصلاً کلیسا، محلی برای توبه‌ی گناهکاران است، اما باید این را هم بدانیم که مسیح در کلام خود توازن را نیز رعایت کرده است. پذیرش این افراد در کلیسا را برحسب فیض مسیحایی می‌گذاریم و می‌گوییم که مسیح برای نجات گناهکارانی مثل متی آمد اما در کنار این، متی هم بیکار نماند و به گناهان خود ادامه نداد بلکه توبه کرد و مقدس شد.

پس می‌بینیم که نباید چیزهای مقدس را به سگان داد و مرواریدهای خود را به خوک‌ها. نباید به راحتی اسرار ملکوت و مکاشفات الهی را برای هر کسی بازگو کنیم. خداوند می‌پرسد

که چه وجه اشتراکی بین دنیا و کلیسا وجود دارد؟ بسیاری از مشارکتهای بین مذاهب برای این است که می‌گویند باید به شکل روحانی با این قضایا برخورد کرد اما در تمامی این برخوردها ردپای بلعام را می‌بینیم که سعی داشت تا همه را بر یک بنیاد نادرست جمع کند. مسیح در بعضی اوقات سکوت می‌کرد و یا به مَثَل‌ها سخن می‌گفت، اما وقتی وارد جمع مقدسین می‌شد معنی مَثَل‌ها را تشریح می‌کرد.

یکی از دلایل حملات غیر منصفانه به برادر برانهام، بی‌حکمتی در پخش موعظت وی بود. چون موعظت او بسیار سنگین است و کمتر کسی می‌توانست آنها را درک کند، لذا او را مورد بی‌مهری قرار دادند. مسیح در مواجهه با قیافا و پیلاتوس سکوت می‌کند در حالی که به شاگردان می‌گوید: «...من راه و راستی و حیات هستم...» (یوحنا ۶:۱۴). نباید اجازه داد خیلی از چیزهای مقدس با همه در میان گذاشته شود. این مرواریدهای گرانبها نماد مکاشفاتی است که از خدا داریم. نباید بگوییم که چون مسیح محبت است پس باید سفره‌ی خدا را در هر جا باز کنیم.

مسیح در این آیه، از دو لغت استفاده می‌کند: ۱. سگان و ۲. گرازان. در فرهنگ اسرائیل، سگ یک نماد مثبت نیست. سگ‌ها با شغال‌ها آمیزش داشتند و چون هار بودند به دیگران آسیب می‌رساندند. در زبان عبری لغت «سگ» از کلمه «کَلَب - kaleb» به معنای «موجودی که واق واق می‌کند» گرفته شده است. اگر به آیاتی که بیان شد به دقت توجه کنیم، درمی‌یابیم کسی که دائماً قضاوت می‌کند، در مقام اعتراض برمی‌آید و با علنی کردن ضعف‌های دیگران، از مشکلات خود غافل می‌شود، در واقع واق واق می‌کند! یعنی فقط داوری کرده و همیشه انتقاد می‌کند. در زبان عبری «گراز» از کلمه‌ی «حَزِیر - hazir» به معنای «محصور و بسته» گرفته شده است. چنین شخصی نسبت به کلام خدا بسته است. شاید عده‌ای تصوّر می‌کنند که متی باری به هر جهت، از این کلمات استفاده کرده است اما با دانستن مفهوم لغات به کار گرفته شده و با توجه به آیات قبلی، به عمق این آیات پی‌می‌بریم.

مسیح در کنار این آیات یک هشدار جدی می‌دهد! کسی که خود را بدین شکل، یعنی با عیب جویی و حکم کردن در مورد ضعف‌های دیگران، می‌بندد و به راحتی وجهه‌ی دیگران را تخریب می‌کند، همچون سگ یا گراز است که دائماً سر و صدا می‌کند اما جایگاه خود را در لجن‌زار نمی‌بیند. پطرس در این ارتباط می‌گوید: «سگ به قی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته شده، به غلطیدن در گل.» (دوم پطرس ۲: ۲۲).

تصویر رمانتیک نیست چون مسیح درباره‌ی گناه صحبت می‌کند که از منظر الهی زیبا نیست. سگ با ملاحظه‌ی قی خود دریغ می‌خورد و در اولین فرصت، آن را می‌خورد. کسانی که با حسرت به گذشته‌ی گناه‌آلود خود می‌اندیشند، به مجلس قلیان‌کشی، کتک‌کاری‌های عصر بی‌ایمانی، شنیدن جوک‌های رکیک، پوشیدن لباس‌های بدن‌نما، رقص، سیگار کشیدن و موارد دیگر، در واقع مصداق این آیه هستند پس نمی‌شود امور مقدس را به آنها سپرد.

به همین ترتیب خوک زمانی از صاحب خود یاد می‌کند که گرسنه باشد. افرادی هستند که صرفاً به خاطر مسائل مالی و اجتماعی خواهان خدمت یا حضور در کلیسا هستند. این افراد در زمان مشکل مالی بحران‌آفرینی می‌کنند و هنگامی که نیاز آنها برطرف شد، ممکن است قطع مشارکت کنند. در بسیاری از اوقات کمبودها باعث می‌شود، این افراد طبیعت خود را نشان دهند. هنگامی که آنچه به آنها داده می‌شود، پاسخگو نیازشان نیست، برمی‌گردند و به تخریب افرادی که از آنها پشتیبانی کرده‌اند، می‌پردازند. طبق آنچه در آیه آمده: «می‌درند»، فعلی که به کار رفته اول به معنی «خرد کردن» است. پولس کلیسا را به هوشیاری فرامی‌خواند و لحنی را به کار می‌برد که تند می‌نماید: «از سگ‌ها باحذر باشید و از عاملان شریر احتراز نمایید. از مقطوعان بهره‌یزید.» (فیلپیان ۲: ۳). اگر هشدار می‌دهد و پولس هم آن را تکرار می‌کند، به درستی و در زمان مناسب تشخیص داده می‌شود، بسیاری از مشکلات در کلیسا به وجود نمی‌آمد!

همین‌طور با خواندن این بخش، متوجه می‌شویم که معلمان کذب، بخشش مسیح را فراموش کرده و به راه بلعام رفتند و نهایتاً همچون سگ به قی خود و مانند خوک به غلطیدن در لجن بازگشتند. می‌بینیم که این آیه در خصوص کسانی است که فیض را چشیده‌اند ولی آن را حقیر شمرده و به راه خود بازگشتند. پس چنین کسانی نمی‌توانند در مشارکت مقدسین شرکت داشته باشند. مباحث بسیاری در این رابطه وجود دارد که اگر بخواهیم به تفصیل راجع به آن صحبت کنیم، چندین ساعت طول می‌کشد.

پس باید بیاموزیم که داوری نکنیم اما نسبت به ضعف‌ها نیز بی‌اعتنا نباشیم. همچنین در مقابل افراد بیرون، چه گناهکار و بی‌ایمان و چه کسانی که از کلیسا خارج شده‌اند، با احتیاط و حکمت الهی رفتار کنیم. حکم نکردن به مفهوم پذیرش همه چیز و مشارکت با هر کس نیست، بلکه مواردی هم وجود دارد که باعث می‌شود تا درک کنیم آیا شخصی در مسیح هست یا نه؟ پس برای تجلّی این پیغام در زندگی خود دعا کنیم.

ای خداوند خدای قدوس، مکاشفات تو بسیار عجیب است و خفایای وجود ما را روشن می‌سازد. عطا فرما تا همگی بتوانیم نکاتی که در این پیغام عنوان شد را درک کرده، به عمل آوریم. این دعا را در نام عیسی مسیح طلبیدیم. آمین.

فیض خداوند با همگی شما باد.